

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به مقدمه ای که مرحوم شیخ آوردند برای اعتبار الفاظ در بیع یک مقدمه ای مطرح کردند که لفظ خاصی در باب الفاظ، باید الفاظ خاصی باشد، هر لفظی و هر قرینه ای باشد کافی نیست، و عرض شد که آقایان دیگه هم خب تعلیقات زدند، آن چه که بیشتر در کلمات آقایان آمده همین بحث مثلا با لفظ ایجاد می شود این طوری، آن چه که به ذهن ما آمد که در شرح کلمات آقایان هم از خودمان اضافه می کردیم بیشتر نکته سر این باشد که در باب انشاء مثل عقود آیا ابراز کافی است یا نه باید ایقاع ب کند؟ ایجاد بکند؟ اگر فقط ابراز و اخبار که جنبه اخباری دارد کافی باشد خب یک نتیجه دارد و اگر جنبه ایقاع و ایجاد باشد نتیجه دیگری دارد.

مرحوم نائینی قدس الله سرّه در این بحثی که وارد شدند سه تا مقدمه قبل از ورود در بحث نوشتند، سه تا مقدمه را مطرح کردند، به ذهن من می آید که مقدمه دوم و سوم ایشان خیلی در بحث موثر است، یعنی به عبارت دیگر آنی که در بحث خیلی تاثیر دارد به نظر من آن مقدمه دوم بود که به معنای این که ما یک حکایات داریم و یک ایجادیات داریم به قول ایشان و عقود را جزء ایجادیات گرفتند، حالا چند جور ایجادی گرفتند که خیلی مورد قبول نبود و جز اخبار و حکایات نگرفتند این مقدمه شان و این مقدمه سوم هم که سابقا هم ایشان دارند، سابقا هم خود ایشان مطرح فرمودند مقدمه سوم، این مقدمه سوم این است که خلاصه بحث چون این بود که ما بخواهیم مثلا بیع را به اصطلاح ایجاد بکنیم، ایقاع بکنیم با تملیک و با قرائن حالیه و مقالیه، مرحوم شیخ قرائن مقالیه را قبول کرد حالیه را قبول نکرد، مرحوم نائینی می خواهند یک نکته دیگری را هم این جا اضافه بکنند که این بحث هم از آن ریشه، از آن جهت با خدشه روبرو بشود و آن بحث ایشان این است که اگر بنا بشود که کسی بخواهد بیع را انشاء بکند، ایجاد بکند و با مثلا لفظ بیع نباشد، تملیک باشد و بعد با قرائن حالیه و مقالیه آن را اضافه بکند ایشان می خواهند بگویند در حقیقت این معنایش این است که

ایشان اول تملیک را انشاء بکند، ایجاد بکند، بعد آن قیود را با قرائن حالیه و مقالیه بگوید که مجموعش بشود بیع، این جوری می شود دیگه، مشکلی که در این جا هست ایشان می فرماید بیع یک عنوان بسیطی است چون عنوان بسیطی است نمی شود اول تملیک را ایجاد بکند بعد هی قید بیاورد، باید همان عنوان بسیط یا موجود می شود یا معدوم است مثلاً اگر گفت من تملیک کردم این کتاب را به شما در جایی که مثلاً ملک دائمی شما بشود، شما همیشه به این منتفع بشوید و ان شا الله این مبارک باشد در زندگیتان و بعداً به ورثه مثلاً اگر بخواهد برسد، بچه ها، پسر ها، دختر ها، یک قرائن حالیه و مقالیه بیاورد که مراد فروختن است، ملک مطلق است و بعد هم من از شما مثلاً فلان مبلغ را بگیرم، ببینید به جای این که بگوید بعثت الکتاب بمائة تومان، هی مطالب این طرفی آن طرفی را ذکر بکند یا به قول بعضی هایشان بارک الله لک، ان شا الله مبارک باشد، ان شا الله خوش باشد، از این حرف، این حرف ها را اضافه بکند که افاده بیع بکند. مرحوم نائینی اشکالش این است که با تملیک اول که گفت نمی شود بگوییم ملک حاصل شد بعد با بقیه هی قید بهش خورد، بیع خودش یک ملکی است، یک تملیکی است که باید آنا ایجاد بشود نه این که اول تملیک را ایجاد بکند بعد یک قیدش را ایجاد بکند، بعد یک قیدش را ایجاد بکند، این مثل این می ماند که بگوید یک حیوان بخر و یک ناهق هم بخر، این طور نیست که خب، بالاخره حیوان مطلق که در خارج وجود ندارد، جنس حیوان که وجود ندارد، یا در ضمان صاهل است که اسب باشد، یا ناهق است که الاغ باشد یا ناطق باشد که انسان باشد إلی آخره یا مفترس است که شیر باشد، این عنوان حیوان یا به قول آقایان جنس حیوان در ضمن یکی از این فصول است به تعبیرشان.

تملیک مطلق هم همین طور است، نمی شود انشای تملیک مطلق بکند بعد هی قرینه بیاورد و لذا عرض کردیم در کتابی مثل سهنوری هم در باب عقد آن را عبارت از توافق ارادتین می داند، حتی این که مثلاً بائع یک مطلبی بگوید بعد مشتری بگوید در حقیقت در حقیقت عقد این دو تا مطلب را به هم پیوسته می بیند، توافق الارادتین، یعنی در حقیقت عقد این نیست که فقط تملیک می کند لذا ما هم عرض کردیم وقتی گفت بعثت الکتاب بمائة تومان ایجاد می کند، انشاء می کند تملیک کتاب را در مقابل تملک صد تومان، این نیست که فقط تملیک کتاب باشد، تملک صد تومان هم توش هست یعنی در حقیقت در مثل عقد این دو تا به هم گره می

خورند، به هم متصل می شوند، این دو تا اراده به قول آن آقا یا دو تا معنا، این دو تا اعتبار، امر اعتباری به همدیگر گره می خورند و آن انشاء می کند پس مشکلی که در قرینه هست این است یعنی اول تملیک می آید بعد با قرائن می خواهد بیع را درست بکند، این نمی شود، خلاصه اش روشن بشود؟ از اول باید انشای بیع بشود، این همان بحثی که الان عده ای به عنوان توافق الارادتين می گیرند، از همان اول باید توافق ارادتين باشد نه این که اول بگویند تملیک بعد یک قرینه بیاورد که این تملیک دائمی است، بعد یک قرینه بیاورد که یک تملک هم می خواهد بکند، بعد یک قرینه مثلا حالی و مقالی بیاورد، روشن شد؟ پس در حقیقت من معتقدم روح بحثی را که مرحوم نائینی در این جا چون این مسئله خیلی مهمی است آن روح اساسی، روح بحثی را که مرحوم نائینی در این جا مطرح می کنند و الفاظ خاصی را می گویند باید باشد روح بحثش در حقیقت دو نکته است، یک نکته اولش این است که انشاء اصولا ایجاد است، ایقاع است و به معنای حکایت نیست، البته این تعبیر ایشان، ما گفتیم در باب عقود حکایت را برداشتیم جایش گذاشتیم ابراز، در باب عقود به جای ایجادیات که ایشان نوشته نوشتیم ایقاع، ایقاع یک معنا، ایجاد یک معنای اعتباری انشائی در وعای اعتبار، اسم آن را این گذاشتیم، ایجاد یعنی این و عرض کردیم که معاصر ایشان مرحوم آقا شیخ محمد حسین ایشان نظر مبارکشان این است که در باب عقود در حقیقت شما در آن جا ایقاع ندارید، برای بحث ایقاع نیست و این توضیحش را کرارا عرض کردیم.

نکته دومی که در کلمات مرحوم آقای نائینی به نظر من به قول امروزی ها راهبردی و استراتژیک است نکته اش این است که ایشان می فرمایند که اگر شما اصل تملیک را گفتید بعد بقیه خصوصیات که مثلا تملیک هبه باشد، تملیک اجاره ای باشد، تملیک مثلا بیعی باشد، خصوصیات دیگر را با قرائن بگویید این هم نمی شود، آن تملیک مطلق وجود ندارد، به قول ایشان مثل جنس است، حیوان مطلق مثل این که من و شما حیوان را بگوییم بعد قیدش را جداگانه بگوییم، نداریم حیوان مطلق نداریم، البته ایشان تشبیه به بیع کرده اما مطلب ایشان درست است، ما کاری به آن بیع و امور متاصل نداریم اما به هر حال، اجزای عقلی و خارجی و فلان، ایشان اسم برده، احتیاجی به آن مطلب نیست، ایشان می گویند شما نمی توانید انشای تملیک بکنید بعد با قرائن آن تملیک را بگویید تملیک

بیعی چون این معنایش این است که اول یک مطلب را انشاء کردید بقیه خصوصیات را با قرائن فرمودید و این بیع تدریجا به تعبیر ایشان، اول یکیش پیدا شد، بعد یک جزء دیگرش پیدا شد، می گوید این نمی شود.

پرسش: آنی الحصول است

آیت الله مددی: آهان، آنی الحصول است.

و عرض کردیم شاهد بر این مطلب ایشان خود ایشان خب نوشتند، نمی دانستند که بعد ها در قوانین مثلا عقد را توافق ارادتین، ببینید توافق ارادتین یعنی آن چه که می خواهد ایجادش بکند این دو تا اراده را با همدیگه ربط بدهد نه این که فقط اراده یک طرف، عرض کردیم بعضی ها نوشتند که عقد همان ایجاب است قبول همیشه به نحو یعنی آن یکی که من تملک مال دیگری می کنم این تملک همیشه فضولی است، نه این فضولی نیست نه، اصلا عقد یعنی این، ایجاد این معنا

پرسش: قرینه ها هم همزمان با عقد ایجاد می شود.

آیت الله مددی: خب اول تملیک را گفت، می خواهد تملیک

بعد با این قرینه مثلا عاریه خارج شد، بعد با این قرینه اجاره خارج شد، بعد با این قرینه هبه خارج شد، این طوری می خواهد درست بکند، این نمی شود، این مطلبی که ایشان دارند این است. یک مطلب این است، ایشان می گوید بگویید بیعت تمام شد، من این را به تو نقل کردم در اختیار تو باشد و دیگه اصلا من هیچ نحوی با او رابطه ندارم، یعنی مثلا فرض کنید از ملک من خارج است محدود به ما هم نیست این، می خواهد بگوید اجاره نیست، من هم این قدرت ازت می گیرم یعنی هبه نیست، هی با قیود، هی بخواهد با قیود این مطلب را، این رکن اساسی کلام نائینی است، یکی ایقاعی بودن و ایجادی بودن این معاملات، رکن دیگرش این است که معاملات این جور نیستند که شما تدریجی درستش بکنید، اول تملیک، بعد یک قید بزنید هبه را خارج بکنید، بعد یک قید بزنید اجاره را خارج بکنید، بعد یک قید بزنید مثلا عاریه را، عاریه که خودش تملیک نیست، این ها را خارج بکنید، نه این نمی شود، این طور نیست.

پرسش: قید را در سبب می زنید

آیت الله مددی: فرق نمی کند سببی و مسببش فرق نمی کند، روشن شد؟

این مطلب سومی است که مرحوم آقای نائینی دارند لذا خوب دقت بکنید روح مطلب کلام مرحوم نائینی از این راه وارد شدند، از این راه مثلاً روح مطلبی که غربی ها وارد شدند از این راه است که عقود ابرازند، ابراز اراده، این ابراز ممکن است به لفظ بشود، به فعل بشود، به کتابت بشود الی آخره، دقت کردید؟ پس آن روح کلام و روح مبانی را خوب با دقت، دقت بکنید تا روشن بشود. این مطلب ایشان، دیگه من نمی خواهم بخوانم.

لا شبهة فی أن البیع حالا دیگه بقیه اش را هم خود آقایان، این مطلب سوم ایشان است.

بعد ایشان می گوید فإذا عرفت ذلك فیقع البحث تارة فی صحة انشاء العناوین بالکنایات چون مرحوم شیخ هم چهار قسم کردند اشاره کردند ایشان دارد چهار قسم را با وضوح می آورد، گاهی با کنایه است، گاهی با مجاز است، ثالثاً به مشترک لفظی است و رابعاً با مشترک معنوی

اما صحته بالکنایة ایشان اول متعرض یک بحثی می شوند که حقیقت کنایه چیست، مثلاً اگر گفتیم زیدٌ كثير الرماد، آیا اصلاً این معنای كثير الرماد یعنی زید جواد؟ یعنی اصلاً معنای رماد و معنای كثير اراده نشده، كثير اراده شده، مثلاً ممکن است در زمان ما اجاق گاز داشته باشد، اصلاً رماد هم نداشته باشد، خاکستر هم نداشته باشد اما زید جواد است، به عبارة اخرى شما گفتید كثير الرماد و مرادتان جواد است مثل این که می گوئیم جائنی اسدٌ فی البیت، اسد گفتید مرادتان انسان شجاع است، مرادتان زید است، اگر این تصور را معنا بکنیم در حقیقت کنایه را ارجاع به مجاز دادیم، یک تصور دیگری هم معنا می شود که بگوئیم نه وقتی گفت كثير الرماد مراد واقعا کثرت رماد است لکن مراد جدی جواد است یعنی به عبارة اخرى یک لفظی را آورده که شما از آن لفظ به لازم انتقال پیدا بکنید نه از ابتدا لازم مراد است.

فلو قيل إنها قسم من المجاز كما عرفها بعضهم من أنها ذكر اللّازم و إرادة الملزوم

پرسش: خب این کنایه می شود

آیت الله مددی: خب کنایه همین می شود دیگه،

فحکمها حکمه

مجاز با کنایه یکی می شود

و لو قيل إنّها قسيمٌ للمجاز كما هو الحقّ که ایشان اختیار می کنند

فإنّ قوله زيد طويل النّجاد

نجد به معنای غلاف شمشیر، یعنی وقتی می خواسته بگوید زید این نجادش و آن حمائل شمشیرش خیلی بلند است مراد این که خودش قد بلندی دارد که آن حمائل شمشیرش بلند باشد، این در چیز هم بکار برده شده، یک روایتی هست در کتب اهل سنت، به نظرم شاید بعضی ها شرحش هم نوشتند، اصلا کتاب نوشتند، از عائشه نقل شده که یک چند نفر نوشته بودند شوهرانشان را توصیف می کردند، انصافا اگر حدیث جعلی نباشد چون خیلی مثل متن کلیله و دمنه است، مثل متن مقامات حریری است، خیلی الفاظ سنگینی دارد، اصلا الفاظ ادبی دارد، فکر نمی کنم این مثلا ده پانزده، هفت هشت ده تا زنی که نشستند در یک مجلس واحد این طور الفاظ مثلا زوجی مسّه مس ارنب، و لونه لون زرنب، یک چیز های عجیب غریبی دارد، یک متن عجیبی است انصافا بینی و بین الله من کمتر در میان روایات عامه روایت این جوری دیدم، ناقلش هم عائشه است، یکیش هم دارد زیدی طویل النجاد، این طویل النجاد در آن جا آمده که می خواست بگوید شوهر من خیلی قد بلند است تعبیر کرده به طویل النجاد، غرض آن خیلی روایت لطیفی است انصافا، اصلا یک جوری است که آدم باید مثل غریب الحدیث می ماند، آدم باید بنشیند آن را معنا بکند، الفاظ غریبه در یک روایت واحد خیلی کم است

فإنّ قوله زيد طويل النّجاد

البته نجد خودش در لغت عربی یک نجد و مشتقاتش به معنای مرتفع است، ارتفاع و بلندی مثل منجد، منجد تپه، این کتاب منجد و این استعمالاتش این است اما این جا نجد مرادشان حمائل سیف است، غلاف شمشیر

استعمل فی نفس معناه الحقیقی

معنای حقیقیش که غلاف شمشیرش بلند است

و ألقى معنی اللفظ إلى المخاطب

این القاء را عرض کردم با قاف است، این معنا را انداخته

لینتقل منه إلى ملزومه و هو طول القامة

که به این برسد به آن نکته ملزومش که طول قامت است

و هكذا فی أمثال ذلك من قوله زيدٌ كثير الرماد

که خاکسترش زیاد سات

أو مهزول الفصيل

بچه شترش لاغر است، مهزول یعنی لاغر، فصيل هم بچه شتر، کنایه به این که این زیاد مهمان دارد، شیر شتر را به مهمان ها می دهد

این بچه شتر لاغر مانده، چون شیر مادرش را نخورده، زید مهزول الفصيل، این ها از اصطلاحاتی بوده که در آن جامعه بکار برده می

شده

فإن الانتقال إلى الجود من دواعي استعمال هذه الألفاظ في معانيها الموضوعية لها لا أنها استعملت في الجود

اگر مراد این باشد

فالأقوى عدم صحة إنشاء العنوان بها

اگر انسان بخواهد با کنایات انشای عقد بکند درست نیست

فإن إنشاء اللّازم و إيجاده

این ایجاد عطف تفسیر برای انشاء است، این جوری بخواند

فإن إنشاء اللّازم و إيجاده

چون انشاء را ایشان به معنای ایجاد گرفت، انشاء و ایجاد لازم

فی الإنشاء القولی

این انشای لازم در انشاء قولی لیس ایجاداً للملزم عرفاً

حالا یکمی هم عبارت را جوری نوشته که ما صبح که می خواندیم یکمی توش گیر کردیم

به هر حال انشاء اللّازم و ایجاد اللّازم، این انشاء لازم انشاء قولی لیس ایجاد للملزم عرفاً

و كون الملزوم مقصودا و داعيا من إيجاد اللّازم لا أثر له

دیگه حالا به احترام ایشان عبارت را خواندیم

این لا اثر له به این عنوان که دواعی استعمال و آن که مقصود من است آن ها در این جا تاثیر ندارد

بعد ما عرفت فی المقدمة الثّانية أنّ الأغراض و الدّواعی لا أثر لها فی باب العقود و الإیقات

بلکه ما عرض کردیم دیگه چون خیلی مفصل متعرض شدیم صحیح بین اصحاب ما العبرة فی العقود بالعناوین، بالالفاظ مع مدالیهما، آن

ها بیشتر عبرة بالمعانی دون المبانی، این را توضیحات کافی عرض کردیم، این یک مقدارش به آن بر می گردد، اگر آن را قبول

کردیم که العبرة بالمعانی خب این جا قصد لازم کرده، ملزوم کرده درست است اما اگر العبرة بالالفاظ نه، این نمی شود. مثلاً می گوید

این مثلاً کتاب را بر می دارد هزار تومان، می گوید ان شا الله خیرش را ببینی این خیرش را ببینی یعنی ملک تو بشود، بیاید در ملک

تو بعد ازش استفاده بکنی، این فلو قال کنایة عن البیع تری خیره این را ما در فارسی می گوئیم خیرش را ببینی

أو فی مقام النّکاح ألف الله بین قلبكما

به جای این که صیغه نکاح را بخواند ألف الله بینکما بگوید

و أمثال ذلك فلا أثر له

این ها نمی توانند ایجاد بکنند، این راجع به این

پرسش: چون لفظ نیاورده

آیت الله مددی: لفظی که برای آن معنا

و بالجملة ما لم ينشأ عنوان العقد بما هو آلة لإيجاده عرفا

این معیار این است، روشن شد؟ این معیاری که پیش ایشان است این است. باید چیزی بیاورید که آلت ایجاد است عرفا چون ایشان

انشاء را ایجاد می داند نه ما هو ابراز له بأی وجه کان، ایشان ابراز نمی داند

فلا أثر له

این معاطات را ایشان به خاطر قبول عرفی ظاهرا قبول کردند

و لا يرى العرف آلة إيجاد اللّازم آلة لإيجاد الملزوم

این مطلب اول ایشان در کنایات، چون مرحوم شیخ با همدیگه آوردند ایشان جدا کردند

و اما المجاز

بعد ایشان دارد ثم لو قيل، گاهی اوقات این إن قلت و قلت ها واضح است، گاهی اوقات این جوری، این چون یک بحث تقریبا تکرار

است، ایشان دارد:

ثمّ لو قيل بأنّ الملزوم و إن لم يُنشأ أصالة إلّا أنه مُنشأ تبعا و فی المرتبة الثّانية من الإيجاد

که حالا ملزوم به تبع لازم مثلا

بعد ایشان دارد فيقال، این فيقال جواب لو قيل است، من حالا بگویم اگر خواستید مطالعه بکنید مثلا می گوئید ثم لو قيل که ایشان

دارد، می گوئیم فإن قلت، به جای لو قيل بگذارید إن قلت، این يقال را مخصوصا بد جوری آورده یعنی تتمه عبارت آورده، این را

اگر سر سطر می آورد بهتر بود.

این فیقال یعنی قلت است، این جور اگر گفته بشود این جوری گفته می شود

الإيجاد بهذا النحو في كمال الضعف من الوجود فينصرف الإطلاق عنه

دیگه اطلاقات ادله شامل این نمی شود

و لا يشملہ العمومات أيضا لخروجه عن الأسباب المتعارفة، بله إلى آخره

و أمّا صحّة العقد بالمجاز

البته ایشان به قول شما معاطات را قبول کرده، این جا را قبول نکرده، مرحوم محشی مرحوم آقای آقا شیخ موسی خوانساری، می گویم محشی، مقرر، مرحوم مقرر گفته فرق نمی کند شما اگر معاطات قبول کردید این جا هم قبول بکنید، همین مطلبی که ایشان هم گفتند

و اما صحته بالمجاز

ایشان تفصیل می گویند

فإن كان مجازا مشهورا

یک مجاز مشهور باشد مثل بارک الله فی صفقة یمینیک که در بین عرب خیلی معروف بود، اگر مجاز مشهور باشد شیخ گفت اگر مجازیتش قرائنش لفظی باشد، مقالی باشد، حالی نباشد، مرحوم آقای نائینی فرق می گذارد بین مشهور و غیر مشهور، اگر کاملا مجاز مشهوری باشد فالأقوی کفایتہ

مثل همین بارک الله صفقة یمینیک، این اگر مشهور باشد این کافی است در باب انشای بیع

دون ما لم یکن كذلك

اما اگر مجازش مشهور نباشد در یک مجتمع محدودی اراده می شود این کافی نیست

و ذلك لأن الشهرة توجب

إلى آخره که من دیگه بقیه اش را نمی خواهم بخوانم خود آقایان بخوانند

و لذا قال المشهور بأن بعثك بلا ثمن و أجرتك بلا أجرة لا يفيدان فائدة الهبة الصّحيحة و العارية كذلك

بعثك بلا ثمن یعنی هبه باشد، ایشان می گوید نه این هبه صحیحه نیست، چون گفت بعثک باید توش ثمن باشد، باید وهبتک بگوید

و ليس ذلك مع أنّ القرينة الصّارفة مقرونة باللفظ إلا لأنّ ما أوجد أولا

ایشان همین نکته ای که در مقدمه سوم، حالا دیگه عبارت را بخوانیم، فائده ندارد، چاره ای نداریم

و ذلك لأنّ الشّهرة توجب أن لا يحمل اللفظ على معناه الحقيقيّ أو المجازیّ إلّا بانضمام قرينة معيّنة لأحدهما فعدم حمله على معناه

الحقيقيّ بمجرّد التلفّظ يُجدي في وقوعه به

چون مشهور است

آن وقت اگر مشهور نباشد ایشان اشکالشان همان اشکالی است که امروز اول بحث شروع کردیم، معنایش این است که مثلا گفت

بعثک ایجاد یک تملیک کرد، بلا ثمن یعنی اول تملیک بعد هبه کرد، بلا ثمن بشود هبه، ایشان همان اشکال که این تدریجی می شود،

نصفش به لفظ اول و نصفش به دوم

و لا يلزم إيجاد عنوان البسيط تدريجا و هذا بخلاف المجاز الغير المشهور

اما اگر مجاز مشهور نباشد

فإنّه يحتاج إلى قرينة صارفة أيضا

قرینه می خواهد

فحالّه أردأ من الكناية لأنّ ما يوجد به بحسب الدلالة التّصوريّة هو معناه الحقيقيّ

تا گفت بعثک بیع به ذهن می آید

و بحسب الدلالة التّصديقيّة

البته دلالت تصدیقیه هم چند جور است، یک جور نیست، حالا مراد ایشان که نسبت بدهیم

معناه المجازیّ فیتناقضان و ليس باب الإيجاد كباب الحكاية

این همان نکته ای است که عرض کردیم کرارا در کلام ایشان هست که در انشاء ایجاد است، حکایت نیست، ما به جای حکایت

گذاشتیم ابراز، ایقاع است، ابراز نیست

و لذا قال المشهور بأن بعثك بلا ثمن، أجرتك بلا أجر لا يفيدان فائدة الهبة الصّحيحة

مرحوم نائینی در این عبارت چی می خواهد بگوید؟ و العارية كذلك و ليس ذلك مع أنّ القرينة الصّارفة مقرونة باللفظ إلا لأنّ ما

أوجد أولا بلا مجيء القرينة كان معاندا لما أوجد ثانيا

ببینید می خواهد تقریبا رد شیخ انصاری بکند، ایشان می گوید اگر گفت بعثک بلا ثمن، بعثک یعنی بیع است، ثمن دارد، تا گفت بلا

ثمن این جا با قرینه لفظی فرق کرد، یعنی دادم به تو بدون پول، ایرانی ها الان خیلی متعارف است، می گویند وام بدون عوض،

نفهمیدیم وام بلا عوض یعنی چی؟ در این عبارتشان زیاد می آید، مثلا این مقدار پول وام بلا عوض دادیم، بلا عوض که اصلا هبه

است دیگه، وام نیست، قرض بلا عوض

پرسش: شاید هم سود ندارد

آیت الله مددی: نه می گویند بلا عوض، برگشت، این اصلا وام نیست، دیروز هم تلویزیون می گفت مثلا با این قدر وام بلاعوض به

فلانی دادیم.

علی ای حال ببینید مرحوم آقای نائینی چی می گویند؟ مرحوم آقای نائینی می گویند اگر گفت بعثک بلا ثمن، تا بعثک گفت یعنی

بیع، تا بلا ثمن گفت یعنی هبه، چون آن که می خواهد بلا ثمن باشد، آن وقت مرحوم نائینی می گوید نمی شود، شما می گویند این

جا بلا ثمن لفظ آمد، با مجموع بعثک بلا ثمن هبه، ایشان می گوید معنایش این است که اول یک معنایی را اراده بکند، یعنی یک

انشائی را ایجاد بکند، بعد قید بزند و هبه اش بکند، این نمی شود، می گوید نکته لفظ بودن نیست، خوب دقت کردید، نکته این نیست که قرینه لفظی است یا حالی است، نکته آن است که تدریجی است یا نه لذا خوب دقت بکنید:

كذلك و ليس ذلك مع أنَّ القرينة الصَّارفة مقرونة باللفظ

مراد ایشان از قرینه صارفه بلا ثمن است چون بعثک که ظاهر در بیع است، بلا ثمنش را می گوید لفظ آورد، ردا علی الشیخ، بلا ثمن لکن این درست نیست

إِلَّا لِأَنَّ مَا أُوجَدَ أَوَّلًا

آنی که اول گفت

بلا مجيء القرينة

بدون قرینه، این اول گفت چیست؟ بعثک است، بیع است

كان معاندا لما أُوجَدَ ثانيا

ثانیا بلا ثمن که گفت می شود هبه، اولی با دومی معارض است، این نمی شود

و لا يمكن إرجاع ما أُوجَدَ عَمَّا هو عليه في الإيجاديات و إن أمكن في الحكايات

روشن شد مرحوم نائینی؟ عرض کردم آن ذهنیت ایشان، ایشان هی می خواهد تکرار بکند، اگر ابراز بگوییم می شود، اگر ایجاد

بگوییم نمی شود، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ البته مرحوم نائینی من حیث المبنا با شیخ یکی است، شیخ هم ایجاد می داند، ابراز

نمی داند، بیع را ابراز نمی داند، آقایانی که بیع را ابراز می دانند اشکال ندارد مثل این که می گوییم جائنی اسد فی البیت، زارنی اسد

فی البیت، به قرینه جائنی و فی البیت می فهمیم مراد انسان شجاع است، شیر نیست چون آن جا حکایات است، در حکایات با قرائن

فهمیدن مشکل ندارد، در ایجادیات با قرائن نمی شود، خلاصه حرف ایشان روشن شد؟ چون در ایجادیات اول ایجاد بیع کرد بعد ایجاد

هبه، نمی شود اول که ایجاد کرد همان بیع ایجاد می شود، دومی با آن معاند است نمی شود، لا یصلح للقرينية

نعم لو قيل بأنّ في باب المجاز

این بأن دیگه فی باب المجاز لا ینشأ خلی عجیب است، بأنه باید باشد

فی باب المجاز لا ینشأ بالقرينة شیء حتى يكون بين القرينة و ذی القرينة تناقضٌ بل عنوان العقد ینشأ بنفس ذی القرينة و القرينة

كاشفة عن المعنى المقصود من ذی القرينة

یعنی اگر بیاویم بگویم نه همین که گفت بعتک از بعتک می فهمیم مجاز اراده کرده نه این که بعتک ظاهر در بیع باشد، قرینه اش هم

بلا ثمن، از بلا ثمن می فهمیم از همان اول هبه اراده کرده است

و لذا التزمنا بصحّة إنشاء العناوين بالمجاز المشهور

اگر قلنا لصحّ إنشاءها بالمجاز الغير المشهور أيضا

اگر این مطلب را گفتیم

سواء كانت قرينة حالّة أو مقامية

این مقامیه و حالیه تقریبا مثل هم اند، باید می فرمود حالیه و لفظیه، مقامیه مثل حالیه است.

پرسش: مقالیه است

آیت الله مددی: شاید هم مقالیه بوده، خوب تنبیهی فرمودید، باید مقالیه باشد، مقامیه معنا ندارد

پرسش: نسخه ما مقالیه است

آیت الله مددی: خب، خیال کردم تصحیح قیاسی فرمودید، قاعدتا تصحیح قیاسی هم درست است، باید مقالیه باشد چون من همین نسخه

را نگاه کردم، نسخه دیگر هم دارم نسخه سنگی اما نگاه نکردم

إلّا أن يمنع كون المجاز الغير المشهور آلة

حالا این بحث دیگه

بعد هم فرق بین قول و فعل می گذارند که باز هم مقرر به ایشان اشکال می کند

و أمّا صحته بالمشترک اللفظی فلو کان هناك لفظٌ مشتركٌ لفظاً بین عنوان عقدين أو عقود کاشترک لفظ الشراء بین البیع و الاشتراء

چون گفتند لفظ شراء هم در قرآن و غیر قرآن هم به معنای خریدن است و هم به معنای فروختن است

فلا مانع عن إنشاءه به لأنه لا یوجب تعین معناه بالقرينة المعینة أن یوجد العنوان بالقرينة حتی یلزم تدریجیة

تدریجیت لازم نمی آید چون لفظ مشترک است، لفظ مشترک با قرینه تعیین پیدا می کند تا معلوم بشود، اگر بعد قرینه ای آورد که

مراد بیع است یا مراد شراء است آن قرینه

بل العنوان ینشأ بنفس اللفظ و القرينة کاشفة عن وقوع اللفظ فی مقام إنشاء هذا العنوان

قرینه در باب مجاز صارفه است، قرینه در باب مشترک معینه است، این دو تا قرینه فرق می کنند، در باب مجاز چون صارفه هست به

این معناست که اول که گفت بعتک یک چیز منعقد شد بعد گفت بلا ثمن چیز دیگر می شود، عوضش می کند اما اگر قرینه معینه

باشد مثل لفظ شراء، شریعتک هذا الکتاب بكذا ، بناء به این که درست باشد، تا گفت شریعتک هذا الکتاب بكذا این می فهمیم که این

جا شراء به معنای فروش است پس در این جا تدریجی نشد، آن اشکال مقدمه سوم که تدریجی باشد

إلّا أن یقال إنّ القرينة متمم المراد و المعنی یرتفع من مجموع القرينة و ذیها کاستفادة موضوع الحكم فی العام المخصّص من مجموع

العالم العادل

مگر این طور قائل بشویم که تخصیص می خورد و این روشنش می کند

و اما صحته بالمشترک المعنوی، دیگه چند دقیقه ای به آخر وقت مانده، این بعدیش ها را خودتان بخوانید چون دیگه اصل مطلب

ایشان گفته شد، خیلی معطل بقیه کلام نکنیم ان شا الله فردا یک تتمه ای را عرض می کنم